

## تصوف و عرفان<sup>(۱)</sup>

بقلم دکتر علی اکبر سیاسی  
استاد و رئیس دانشکده ادبیات

از زمانی بس قدیم گروهی از متفکران چون وسائل عادی علم و ادراک، یعنی حواس ظاهره و مبادی عقلی و استدلالات منطقی، را برای حل معضلات آفرینشی و معرفت‌مبدأ کل نارسا دیدند و پای استدلالیان را چوبین و بی‌تمکین یافتند، از عقل سرخوردند و متوجه قلب و الهامات آن گردیدند و معتقد شدند باینکه اگر آدمی امور مادی و محسوس را نادیده بگیرد و از شهوات نفسانی چشم‌پوشد و به تزکیه نفس و تصفیه باطن بپردازد... میتواند از راه کشف و شهود بیدار وجود مطلق یا حق - تعالی که در باطن و کنه همه موجودات عالم و بخصوص در آدمی تجلی دارد نائل آید. صوفی یا عارف کسی است که بچنین مقام برسد یا لا اقل در این طریق سیر و سلوک کند، و تصوف یا عرفان هم عنوان طریقه و مسلک است. بنابراین «وحدت وجود» مبنای تصوف است و جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» اشاره به همین معنی است، و

۱ - این مقاله باین منظور نوشته شده تا به کتاب مبانی فلسفه که از طرف وزارت فرهنگ برای تدریس در دوره دوم دبیرستانها انتخاب گردیده و چاپ هفتم آن بزودی منتشر خواهد شد افزوده شود. از بنرو نگارنده ناچار به اجمال و اختصار پرداخته و به بیان مطالب کلی اکتفا کرده است.

۲ - در بین حکمای مسلمان مخصوصاً باید امام محمد غزالی را نام برد که چون از فلسفه جز حیرت و یأس نتیجه و ثمری بدست نیاورد، دست‌توسل بسوی تصوف و عرفان دراز کرد و سخت‌ترین دشمن فلسفه گردید و به تخطئه و تکفیر فیلسوفان (بخصوص ابن‌سینا) پرداخت.

۳ - عبارات و اشعاری که این معنی را میرسانند فراوانند، از آن جمله است:

«آزمودم عقل دور اندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را.»

و نیز:

«چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیده‌نی است آن بینسی.»

انا الحق گوئی صوفی شهیر شهید، حسین بن منصور حلاج، نیز تعبیر صریح همین فکر است. تصوف بر چند اصل تکی استوار است:

نخست اینکه مشهودات حسی موهومند و حقیقت ندارند. عبارت دیگر آنچه به حس ادراک می‌شود و بیماری عقل تعبیر و تفسیر می‌گردد، نمود است نه حقیقت وجود. دوم اینکه حق و حقیقت که عقل از ادراک آن عاجز است عبارتست از وجود یا هستی مطلق. و آن در همه موجودات متجلی است و چیزی جز ذات باری تعالی نیست (مذهب وحدت وجود).

سوم اینکه وصول بحق و مشاهده خداوند میسر است ولی نه بوسیله علم عادی و عقل، بلکه بوسیله دل پاک و از راه کشف و شهود. برای نیل باین غایت مراد، یعنی برای اینکه مکاشفه دست دهد و وصول میسر گردد، شخص سالک باید قبلاً تحمل ریاضت کند، از مادیات چشم بپوشد و خویشتن را بدست فراسوشی بسپارد و به تصفیه نفس و تهذیب اخلاق خود پردازد. یعنی هر آنچه را که حجاب است و مانع تقرب بخداوند است از میان بردارد تا نیروی مکاشفه در او پدید آید و فیض الهی تسلی حال وی گردد.

در این طریق سالک باید نخست از «مقامات سیروسلوک» بگذرد و خود را به سرحله «محبت» برساند. تا سرانجام بدرک مرحله «معرفت کامل» نائل آید و به سبب آن وصل گردد. اما طریق سیر و سلوک هم که بر پایه «ارادت» و «ریاضت» استوار است در جاتی دارد که در كتب و رسائل مربوط به تفصیل بیان گردیده است.

بر عارفان جز خدا هیچ نیست.

۱ - ره عقل جز هیچ در هیچ نیست

(سعدی)

که تاب خور ندارد چشم خفاش.

رها کن عقل را با حق همی باش

(شیخ محمود شبستری)

یارینش شونه فرزند قیاس.

جان شو از راه جان جان را شناس

(مولوی)

۲ - برای توضیح بیشتر رجوع شود به «علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روان‌شناسی

جدید. بقلم دکتر علی اکبر سیاسی، چاپ تهران، ص ۱۶۸

در یکی از قدیمترین کتابهایی که در این باب به رشته تحریر درآمده<sup>۱</sup> برای سیر و سلوک هفت مقام شمرده و بدین ترتیب ذکر کرده‌اند:

توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا.

در برابر هر یک از این مقامات در سالک حال یا احوالی پیدا میشود. این احوال را ده گونه دانسته‌اند که عبارتند از: مراقبه، قرب، محبت (عشق)، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین.

اصول کلی تصوف و عرفان در نظریات پاره‌ای حکمای متقدم یونانی بخصوص افلاطون و فلوطین و پیروان او (نوافلاطونیان) که قائل به وحدت وجود هستند یافته میشود. شک نیست که مذهب بودا و مذهب وحدت وجود هندی و ایرانی نیز در تصوف اسلامی بی‌تأثیر نبوده است.

تصوف در اسلام در سده دوم هجری ظهور کرده و پیروان آن نخست کسانی بوده‌اند که در عبادت و ریاضت راه افراط پیموده و از دنیا چشم پوشیده علاقه و دل‌بستگی را از همه چیز برگرفته و منحصرأ متوجه ذات باری تعالی بوده‌اند.

این معنی بتدریج تحولاتی حاصل کرد، بخصوص هنگامی که ایرانیان شیعی - مذهب آنرا اختیار کردند و شعرای فارسی زبان اصطلاحات و تعبیرات صوفیانه را برای بیان افکار و احساسات خود مناسب یافتند و بکار بردند و از بسیاری الفاظ معانی مجازی آنها را مراد کردند<sup>۲</sup> و گفتارشان پر از تمثیل و استعاره و کنایه گردید.

بعضی از این سخن‌سرایان - از سنائی و عطار تا مولانا جلال‌الدین و عراقی و حافظ و بسیاری دیگر - واقعاً معتقد به این طریقت بوده‌اند. ولی بعضی دیگر زبان

۱ - کتاب الملع فی التصوف، بقلم ابونصر سراج طوسی.

۲ - مانند این الفاظ و اصطلاحات: وجد و حال، شوق، فنا، محو، مقام، تجلی، بصیرت، تمکین، کشف و شهود، می‌ومیکده، خرابات، احتیاج عاشق، استغنائی معشوق، ناز و کرشمه‌دلبری، آرزوی وصال، عقل و دل باختن، از دین و دنیا گذشتن، و بسیاری دیگر....

صوفیانه را گوئی فقط برای آن اختیار کرده و بکار برده‌اند که بتوانند افکار و احساسات خود را که با پاره‌ای معتقدات خرافی و سخت‌گیرانه‌ی روحانیان قشری و احیاناً با پاره‌ای موازین و مقررات شریعت که مورد قبول عامه بوده، مطابقت نداشته است آزادانه و رندانه، بی‌ترس از تکفیر و عواقب آن، بیان کنند و در مناقب شراب و حسن تأثیر الحان موسیقی و ضرورت در آن لذات دنیوی و عشق و عاشق‌پیشگی و جز آن... داد سخن بدهند. گروهی از گویندگان هم بتقلید پرداخته‌چون این اصطلاحات خاص زبان شیرین شعر و ادب است، آن را اختیار کرده و مخصوصاً در غزلیات بکار برده‌اند. ازینرو غالباً تشخیص سراد واقعی شاعر از پاره‌ای اصطلاحات و استعارات کاری بس دشوار است، یعنی معلوم نیست معنی حقیقی آنها را مرادسی کرده است یا معنی مجازی و عرفانی آنها را. بعضی از دانشمندان متصوفه آدوشیده‌اند اصول عتائد خود را با شریعت تطبیق دهند و احیاناً اغلاط دارند که تصوف عبارتست از «لب و حقیقت» و باطن قرآن و احادیث پیغمبر و برای اثبات نظر خود از آیات قرآن امثله فراوان آورده‌اند.<sup>۱</sup>

جمعی هم شریعت را شمع راه و طریقت را عمل سالک و حقیقت را مقصد تعبیر کرده‌اند و پس از وصول بمقصد خود را از شریعت و طریقت هردو بی‌نیاز دانسته‌اند.<sup>۲</sup> توضیح این معنی در دیباچه مجلد پنجم مشهور مولانا با بیانی بسیار بلیغ و شیوا چنین آمده است:

«شریعت همچون شمع است که راه مینماید. بی‌آنکه شمع بدست آری راه رفته نشود و کاری کرده نگردد. چون در راه آمدی این رفتن تو طریقت است، و چون بمقصد رسیدی آن حقیقت است... همچنانکه سمی زر شود یا خود از اصل زر بود ابراهیم بعلم کیمیا حاجت است که آن شریعت بود و نه خود را در کیمیا مالیدن که

۱ - رجوع شود به تاریخ تصوف، تألیف دکتر قاسم غنی ص ۲۴ - ۱۲.

۲ - «کفر و ایمان نیست آنجائی که اوست زانکه او مغز است، این دو رنگ و بوست»

(مولوی)

آن طریقت است... یا مثال شریعت همچون علم طب آموختن است و طریقت پیروی کردن بموجب علم طب و دارو خوردن، و حقیقت صحت یافتن صحت ابدی، و از آن عرد و فارغ شدن... الخ»

بازهور حکمت اشراق متصوفان عموماً آنرا پذیرفتند و از آن پیروی کردند. زیرا آنرا مطابق مسلک خود یافتند. چه حکمت اشراق هم قائل به «وحدت وجود» است با این فرق که آنچه در اصطلاح متصوفیه «وجود مطلق» خوانده شده است، سهروردی، پیشوای حکمت اشراق، از آن به لفظ نور محض تعبیر کرده است.



۱- رجوع شود به کتاب «مبانی فلسفه»، بقلم دکتر علی اکبر سیاسی، بخش ششم، بحث «سهروردی و حکمت اشراق».